



آفرین بر وحشت اعصار باد (نیما)

### تراکم فاجعه ها در نیستی دولت

یکی از واژه های پرمصرف در رسانه هابی خبری ما، مثلاً در پهلویی واژه های "جامعه مدنی" و "گفتمان" و ... کاربرد واژه "بحران" است: "بحران اعتماد"، "بحران حکومت" و در این اواخر در بی بی سی سخن از "بحران برف باری" در افغانستان نیز بود.

این واژه برای نخستین بار حدود هشتاد سال قبل از جانب محیی الدین انیس به کار رفت: "بحران و نجات" اثر او همین عنوان را دارد، شاید اولین اثر نشر شده ای مدرن به صورت کتاب در تاریخ روزنامه نگاری ما.

انیس نخستین نویسنده افغانستان نیز بود که واژه "بحران" را به جا به کار برد. او دست کم با انتخاب این عنوان، این معنا را تفهیم کرد که آنجا بحران است، نجات نیز باید باشد. این که به عوض "بحران" (انارشسیسم بچه سقاو)، "نجات" در هیئت شخصیت مستبد و سراپا عقده ای چون نادر خان خودنمایی کرد، باید از شادروان انیس گله نکرد، بلکه دلیل آن را در بی بدیلی (بی مانند و فاقد الترناتیف بودن) افغانستان جستجو کرد.

در تاریخ سیاسی صد سال اخیر افغانستان، تنها در یک مورد می توان از یک بدیل مطلوب سیاسی سخن گفت و آن آمدن امان الله خان غازی بر اریکه قدرت بوده است؛ در سایر موارد مردم افغانستان بر کفن کشان پیشین درود فرستاده اند. و حالا کززی و CO (شرکا) چهار اسپه کشور را به همان سو می رانند که مردم آروزی قصابان دیروز را کنند. اینکه ملا عمر و گلبدین حکمتیار پیشنهاد های فربه و چشم پرکن کززی را جهت شرکت در حکومت بی بنیاد و مسخره کنونی



رد می کنند و به قوام آمدن کامل همین لحظه دل بسته اند. بگذریم از اینکه در میان اتنیک ناسیونالیست های قوم که شمار شان متأسفانه کم نیست (از چپ و راست، سکولار و بنیادگرا) چنین لحظه ای به صورت درونی شده از همان آغاز وجود داشته است. در این باره سخن کوتاه که شاخصه اساسی تاریخ افغانستان بی بدیل بودن آن است و دوران وقفه ناپذیر آن در یک دایره. یازدهم سپتمبر نیز که می توانست چانسی برای کشور جهت رهایی از این دایرهء شیطانی باشد، در اثر بی کفایتی کرزی و شرکا به باد رفت. به هر حال نام گذاری "بحران" به آنچه که بر سر مردم افغانستان می رود، بسیار نامناسب است، آنچه که ما اکنون در کشور شاهد آن هستیم، فاجعه هاست، آن هم نه فاجعه های اجتناب ناپذیر؛ بلکه اگر مردم ما بعد از هفت سال از گذشت یازدهم سپتمبر دست کم از یک دولت نسبتاً کاری دارای طرح و برنامه های روشن و مشخص برخوردار می شدند، از وقوع بسیاری از این فاجعه ها در امان می ماندند و یا اقلاً نه با این وسعت و دامنهء وحشتناک، بلکه به شکل تخفیف یافته ای با بعضی از این فاجعه ها روبرو می شدند.

در عوض ما امروز در افغانستان با شکلی از "دولت" مواجه هستیم که هیچ یک از کارکرد های یک نظام سیاسی به نام دولت را ندارد. چنین دولتی را در فرهنگ سیاسی "دولت مضمحل شده" (Failed State) می نامند و تمام شاخصه یک دولت مضمحل شده نیز در "دولت جمهوری اسلامی افغانستان" جمع است (آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد).

پیش از گزارش اکسفام در چند هفته پیش که در آن از افغانستان به عنوان "دولت ناتوان" ذکر رفته بود، در نیمه سال 2006 مجله سیاست خارجی (Foreign Policy) امریکا 12 نشانه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی را برای ثباتی کشور های در مرحله "اضمحلال" مشخص کرد که افغانستان و پاکستان در رأس ده کشور "مضمحل شده" قرار گرفته بودند که



پیش از همه خطر متلاشی شدن آنها را تهدید می کند. 12 نشانه های چنین دولت های از این قرار است:

- جنایی شدن و ناپدید شدن مشروعیت دولت
- بدتر شدن رو به افزایش خدمات دولتی
- شیوع یافتن تخطی ها از حقوق بشر
- دستگاه امنیتی به عنوان "دولت در دولت"
- افزایش باند بازی نخبه ها
- مداخلات دولت های دیگر و یا گروه های افراطی
- رشد ناموزون اقتصادی در سطح گروه ها
- سقوط تند / یا سنگین اقتصادی
- افزایش فشار جمعیت
- حرکت های شدید مهاجرت ها
- میراث انتقام گیری
- گریز متداوم و بی وقفه انسانی

برای تمام این نشانه های دوازده گانه می توان موارد بسیار روشن و مسخض را در رابطه با وضعیت "دولت" افغانستان ذکر کرد.

چند هفته پیش گزارش های اکسفام و گروه ریاست جمهوری و شورای اتلانتیک در امریکا از افغانستان به عنوان یک "دولت ناتوان" با مشخصات ذیل یاد کردند:

کشت و تولید خشخاش افزایش یافته است؛ طالبان احیاء شده اند؛ نفوذ و کنترل حکومت مرکزی رئیس جمهور حامد کرزی در بسیاری از ساحات کشور کاهش یافته است و وضعیت انسانی وخیم تر شده است؛ تلاش های نظامی در اثر کمبود عساکر زیانمند شده است.



جالب است زمانیکه در این اواخر در گزارش اوکسفام از "دولت" افغانستان به عنوان یک "دولت ناتوان" یاد شد، به عوض که مقامات حکومتی افغانستان از این گزارش ابراز شکرگزاری کنند، با ناشکری آن را مبالغه خواندند. این ناشکری بود، زیرا در آن گزارش از "دولت" افغانستان فقط به عنوان "دولت ناتوان" ذکر شده است و این گونه دولت ها به هر حال می توانند با وجود عیب ها و نواقصی، دست کم به بعضی از کارکرد های شان رسیدگی کنند، اما "دولت مضمحل شده" چنان که ذکر شد، به این امر قادر نیست.

### چند مورد مشخص از فاجعه های اخیر:

- شمار تلف شدگان از سرما بیشتر از 900 نفر تخمین زده شده است و صد ها هزار باشندگان دیگر کشور در خطر نابودی ناشی از سرما قرار دارند. و این در حالی است که از شش سال به این طرف میلیون ها دالر کمک به کشور سرازیر شده است. اگر "دولت جمهوری اسلامی" کمی کارکرد می داشت، اقلاً می توانست شمار تلف شدگان سرما را تقلیل بدهد و صد هزار جمعیت سرما زده دیگر را از خطر نابودی حفظ کند.

در این رابطه دست کم از جمله نشانه های دوازده گانه برای "دولت مضمحل شده"، سه نشانه قبل از همه ورشکستگی و فقدان کارکرد "دولت جمهوری اسلامی افغانستان" را برملا می سازد:

- رشد ناموزون اقتصادی در سطح گروه ها
- جنایی شدن و ناپدید شدن مشروعیت دولت
- بدتر شدن رو به افزایش خدمات دولتی
- افزایش باند بازی نخبه ها

این علایم موجب شده است که تمام امکانات و ظرفیت های بالقوه و بالفعل اقتصادی "دولت" با سرازیر شدن به کانال های مشکوک، و به خصوص مورد سوء استفاده گروه ها و افراد مقتدر "جهادی" (دولت در درون دولت) قرار گیرد.



رهبران جهادی دیروز، سرمایه دارانِ میلیونر امروز افغانستان را تشکیل می دهند. تنها در صورت در اختیار گرفتن ثروت های باد آور این رهبران، می شد تا بودجه چندین ساله کشور را تأمین کرد.

چار پنج سال پیش، زمانی که بیشتر مقامات کلیدی وزارت به رهبران جهادی تعلق داشت، کرزی اعلام کرد که آنان باید میزان ثروت و دارایی شان را آشکار سازند، او حتی باقی ماندن آنان را به مقام های مهم دولتی وابسته به شفاف گذاشتن دارایی های شان ساخت، اما چند ماه بعد که این تقاضای بی اثر ماند، کرزی از خود آغاز کرد با این اعلام که میزان ثروت من این قدر است، لطفاً شما وزرا و صاحبان مقامات از خود بگوئید. اما آنان که با این گونه مغالزه های کرزی با ایشان آشنایی داشتند، خواهش و تقاضایی دومی کرزی را نیز بی جواب گذاشتند.

چهار پنج سال بعد از این تقاضای ناشیانه بی جواب، آیت الله محسنی به شیوه خود به این تقاضای کرزی جواب داد: با اعمار "مدرسه خاتم النبیین" در کابل.

حقیقت تلخ این است که 13 میلیون دالری که نا کنون برای ساختن این مدرسه به کار رفته است، می تواند به عنوان مشت نمونه خروار روشن گر گوشه ای از "رشد ناموزون اقتصادی در سطح گروه ها"، ناشی از اقتصاد جنگ در افغانستان باشد. در گزارش بی بی سی آمده است:

"این مدرسه را آیت الله شیخ آصف محسنی، رهبر یکی از احزاب پیشین در غرب شهر کابل در نزدیکی پارلمان افغانستان ساخته است."

"این بنا از نظر معماری و ساخت در افغانستان منحصر به فرد است ... تا کنون سیزده میلیون (13000000) دلار برای ساخت این مدرسه مصرف شده و کار آن از سوی یک شرکت خصوصی مشترک افغانستان و ایران پیش رفته است ... تالار کنفرانس این مدرسه گنجایش 2000 نفر را دارد و مسجد آن گنجایش 2400 نفر را."

آقای محسنی این ادعای بعضی از منتقدین را که می گویند جمهوری اسلامی ایران در اعمار این مدرسه به او کمک کرده است، رد کرده می گوید:



"این مدرسه از پول باقی مانده دوران جهاد و وجوه شرعی مردم ساخته شده است." (سایت دری بی بی سی 2008/01/15)

ادعای اخیر آیت الله محسنی تنها بیان گر نیمی از حقیقت امر است: آری "این مدرسه از پول باقی مانده دوران جهاد ساخته شده است"، نه از "وجوه شرعی مردم"، زیرا از طریق "وجوه شرعی مردم" جنگ زده می توان در نهایت اعمار یک مدرسه محقر را تمویل کرد، نه اعمار یک مدرسه بالا تر از 13 میلیون دالر را.

حقیقت این است که اقتصاد جنگ، آن روحانیون و رهبران را که در رأس قرار داشتند، به کلی از "وجوه شرعی مردم" (ذکات و خمس و وقف) مستقل و بی نیاز ساخت.

به نظر من پذیرش "ادعای بعضی از منتقدین که می گویند جمهوری اسلامی ایران در اعمار این مدرسه به او کمک کرده است"، برای آیت الله محسنی اخلاقاً آبرومندانه تر و توجیه گرانه تر بود، تا ذکر آن دو منبع دیگر. زیرا در این مورد مردم دردمندانه می پرسند:

که 13 میلیون "پول باقی مانده دوران جهاد و وجوه شرعی مردم" باید برای ماندگار شدن نام و شهرت آیت الله محسنی حیف و میل گردد، یا جهت ساختن آنچه که آنان به آن ها اشد ضرورت و نیاز دارند: برای ساختن شفاخانه ها، یتیم خانه ها، محل های رهایشی برای معلولین و قربانیان سه دهه جنگ؟

آیا نمی توانست بخش ناچیزی از این 13 میلیون دالر "پول باقی مانده جهاد و وجوه شرعی" در این سرمای کشنده، جان بسیاری از قربانیان آن را نجات می داد و بسیاری دیگر شان را از خطر هلاک شدن که تا هنوز به آن مبتلا هستند؟

یک "دولت متکی به اراده مردم" می توانست مردم را در پاسخ یافتن و بازخواست یاری می کرد، اما از یک "دولت مضمحل شده" چگونه می توان چنین انتظاری داشت؟

دو فاجعه دیگر [دست گیری و حکم اعدام روزنامه نگار جوان پرویز کامبخش از طرف محکمه مضحک ولایت بلخ به دلیل داشتن یک نوشته و چند جلد کتاب؛ و مجازات دکتر ذبیح الله



فطرت، رئیس رادیو و تلویزیون بلخ، داود احمدی مدیر اطلاعات عمومی آن و بصیر بابی روزنامه نگار به دلیل کاربرد واژه های از قبیل "دانشگاه"، "داشگاه" و "نگارستان" از جانب خرم وزیر "اطلاعات و فرهنگ" اما به کلی بیگانه با فرهنگ و بی خبر از آن [نیز حکایت از عارضه های یک "دولت فروپاش شده" دارد که از جمله درینجا این علایم خودنمایی می کند:

- شیوع یافتن تخطی ها از حقوق بشر
  - دستگاه امنیتی به عنوان "دولت در دولت"
  - افزایش باند بازی نخبه ها
  - مداخلات دولت های دیگر و یا گروه های افراطی
- بدون شک در کوتاه مدت باید علیه هرگونه از این موارد مشخص فاجعه آور مبارزه کرد، اما اگر دراز مدت روابط سیاسی و اجتماعی انسانی نگردد و ما دارای یک دولت دموکراتیک و فراقومی که در آن مرز میان دین و سیاست آشکار نباشد، نگردیم، در آن صورت تکرار این فاجعه ها - حتی به مراتب بد، مضحک تر و تراژیک تر - اجتناب ناپذیر است.